

مذکور مثل ( ی ) نستعلیق بوده باشد ، همچنان لفظ ( و غیره ) که در صورتی  
آنها یکجا و غیر منقوط نوشت و اثر ترکیب آن بدون سابقه و ملکه داشتن ابدأ  
چیزی فهمیده نمیشود ؛ و قس عامه‌ها !!

سابقاً عرض شد که شیوه نستعلیق یا رسم الخط کنونی را عموم مردم با سواد ما  
بدرستی آشنا هستند ؛ هر گاه نویسنده های و اعمار کاتبان دوائر و دیگر اشخاص  
با سواد ، فعلاً همین شیوه را تحریر و بصورت رسم الخط عمومی برای ممالک  
قرار دهند در نوشتن آن هیچک معاذیری موجود نخواهد بود و بلکه برای  
وحدت سبک تحریر خط یک خدنی کرده مشکلات را از مقابل نظر مردم صاحب  
سواد ابتدائی ممالک رفع و بیگانه‌گی و مشکلات معالیه خط و مرسولات  
طبقات مختلفه را از بین کناره کرده خواهند بود ؛

خوش نویسی درین شیوه که با آنرا طرز نستعلیق بدانیم متعاقب بوده  
و ذوق خود محررین داشته شرط نیست ؛

ولی تنها اینقدر کوشیده شود که حروف نوشته عیناً دارای شیوه رسم خط  
نستعلیق بوده باشد ؛ تا در مرور چند وقت ضرر رسم الخط در ممالک شریر ما  
بصورت واحد و مسقیم تحویل یافته مثل سایر ممالق و ترقی رسم الخط مستقل  
و عمومی را در بشود .

( غلام جیلانی اعظمی )

## شاعره هری

بقلم سرور جويا

عطایای قدرت چطور، یکه از هونی صاف و آفتاب درخشنده پاکستان هرات  
 يك طراوش و بالیدنی تعیب گردانیده در نالتس های نیستان آن نیز اثرات  
 جانکا، و دلربائی بخشیده .

هر عصری از غروب که جداگانه سر سبز و شاداب هرات ببخواهد از تاریکی  
 شب محبوب شود آخرین اشعه تابان آفتاب را در آن هوا و فضای نماند آنقدر  
 اجاره درنگ است که اطراف آسمان بشکل دور نماهای قشنگ آب و رنگی  
 گیرد و پهاهوی تند باد معروف تابستان آنجا، این مناظر دلگش بآن پایه امان  
 میدهد که ساعتی برای سکوت و آرامش در زمین بصورت لطیف ترین نسیم  
 معطری تغیر وضع پذیرد .

آبوقت ذوق کتبخکاو و هوش سرشار دلپایسته گمان فکاری مبیاید تا در زیر  
 هر شاخه خیره گلی بعدها شوریده بابلی دیده یار هر گوشه گلزار و لابه لای  
 اشجار هزاران تاله های زاری بتنود ؛ که در پرده و بی پرده نغمه سرائی هادارند .

مثلاً بگانه شاعر آزاد ما « حاجی اسمعیل » اگر برنگ سیاه و یا هراتی  
 شیرین سخن بچشم سفید شروخ چشمانه ظویر لوائح ادبی هرات را رنگ آبی  
 میکنند باید این هم غافل نبود که در ستر سایه های برگ های سبز انبوه آن  
 گلزار مانند مستوره و محجوبه غنچه های نوشگفته و نیم رنگی نیز اسباب زینت  
 باغ بوستان عام و ادب آن سامان شده میتوانند ، هنگامی که در هرات بودم  
 دزوی یکی از مجالس ادبی حسب معمول دستگام شعر و شاعری پهن شده  
 و سخن از سخن و ران وطن طرح گشت در آن چنین دیوان غنچه پانی بنام

( محجوبه ) جالب توجه حضار گردید در ضمن يك سلسله منظومات شکوه آمیزی که پیش آمدهای ناگوار احساسات رقیق و عواطف سرشار این شاعره شیرین گفتار را بسرودن آن وادار نموده بود این بیت خوانده شد :

فلک که یوسف صدیق را غلام نمود عجب مدار صکه محجوبه را کنیز کند  
 اینجا اکثر از رفقا را تجدیش ذهنی پیدا شده و میخواستند انکار کنند از کلام آثار حقیقی يك شاعره که با تطبیقات نسبتی آنجا زیب ادبیات ملی و فخر دانشستان نسایت ما گفته می شود بالاخره قرار بر آن شد که هراتی شیرین سخن بنام مشاعره در صدد امتحان برآمده نظمی چند باو بفرستند و منتظر جواب شود هنر ساعه چیزی نگذشت ، منظومه فی البدیعه از سوی محجوبه باهراتی تعاطی گردید که از نقطه نظر و انصاف بسی از آثار هراتی بهتر و تمام مزایای عصمت و ناموس کاری را دربر داشت ،

محجوبه شاعره عذیفه ایست که سی و دو بهار از بساتین عمر و حیات دیده و فقط در دامان عاطفت مادر و توجهات اخلاقی پدر یا اثرات محبت تاریخی هرات گهانی علم و فطیلت چیده ، اگر سمت پدری او مرحوم منشی ابوالقاسم خان شرف امتیاز دارد ولی قومیت نه تنها جهتبدیها که عموم هوصلان ما بایستی افتخار کنند .

غرض محجوبه عذیفه که یکمیری بطور شجعه باطراوتی دریا غنچه و اندین بزیست فعلاً در محله قضی جاق شهر هرات مانند نوشگفته گی نامسر عزیزش ( شوهر ) بکمال عصمت زنده گی آبرومند ، بسر میکند ،

از آن که نگارش من چنانچه باید و شاید در خور نوشتن ادبیات نبوده و از وصف مقامات ادبی آن عاجز است ایست عین متعمره و بوسیله محبة کار در پیشگاه اهل ذوق و بطن تحوی میکنم ، گرچه بن شعر فی سوره سروده شده و شاید

در قواعد شعری و انظار نظم شناسان خالی از ایرادی نباشد باز هم گفته می‌توانیم  
اگر دیوان تحت طبع یا ملاحظه هموطنان بیاید منظومات بهتر و مؤثرتری از آن  
برای استفاده اهل ذوق و ارباب دانش ظاهر گردیده بلکه دور نیست به اثبات  
شئون عرفانی و تاریخی مردان و نسوان فغانستان مصدر خدعتی بشود .

### هراتی

هزاران آفرین بر طبع شکر بار محجوبه  
بجوت رفته ام از دفتر اشعار محجوبه  
زهی درات بچشم پاک در کاشانه ادراک  
میسرگر شود روزی مرا دیدار محجوبه  
بنام آستان محفل ناسوت را مردم  
که بوی عشق آید از درو دیوار محجوبه  
زلطاب شعر موزون عارفان را کرده مجنون  
رموز عشق سرمستی همه گفتار محجوبه  
ندارد هیچ مه جانان ز عشق پاک در کس پاک  
چرا در پرده باشد آن گل رخسار محجوبه  
زخال و آب و دام و دانه پای مرغ دل مردم  
گرفتار کنند طره طرار محجوبه  
بصحرای محبت هر زمان ترک سمن صورت  
هراتی را مکن چون لاله خونین بار محجوبه

محبوبه

زهی لطف کلامت صیقل زنگار محبوبه  
بیان روشنت رواق فزای کار محبوبه  
زبس گوهر فشانی کرده از نظم چون پروین  
رساندی بر تریا پایه مقیدار محبوبه  
بود شهر هری کان خرد مندان و دانایان  
چه باشد نزد شان اشعار نامهور محبوبه  
ندارم عشق کردارم مرا فخر است از پاکی  
معاذ الله ز ناما پاکی ~~که~~ باشد غار محبوبه  
نه سوی کس نظر دارد نه کس سویش گذردارد  
راهی بردرو دیوار محبوبه  
محال است آنکه چون گل جنوه گر گردد بچشم کس  
بجز آینه که دیده است کس دیدار محبوبه  
نباشد غیر شرح محنت و دوری و مهجوری  
اگر صدره بخوانی دفتر اشعار محبوبه  
چو گل بوده بیستان جو سرو آرزو در بستن  
بقید خواری فقه دستم در دبر محبوبه  
چو آینه می که میدوزد عین در محفل علمی  
نم شد جنبه علم و عشق و کار و بار محبوبه

اراعظمی

## پند پلور

ای نور دیده همت مردانه داشتن  
خلق نیکو به از خود و بیگانه داشتن  
بر اوج افتخار و شرف خانه داشتن  
رفتار خوش چو مردم فرزانه داشتن  
زین شبوه برقرار شود اعتبار مرد  
در روز گیار خوش گذرد روز گیار مرد  
علم است باعث شرف و شان آدمی  
روشن زدانش آمده عنوان آدمی  
دارد زمانه رنگ زبستان آدمی  
گل رنگت میبرد ز گلستان آدمی  
گر آدمی مخالف طرز بتسر میباش  
یعنی ز علم و فضل جهان بیخبر میباش  
در صحنه حیات هنر را شعار کن  
سی و عمل به پیشه خود اختیار کن  
با عزم و جهد و همت مردانه کار کن  
میکوش و رام نوسن این رود گار کن  
نامرد روز گیار و بجاهد شوی حساب  
ذیحق و بهر قدر و مساعد شوی حساب

چون دیو جهل کرده کمین باش باخبر  
 زین تنگنای مهلمکه بسیار کن حذر  
 میدان کار زار حیات است پر خطر  
 سنجیده پا گذار و ازین ورطه در گذر  
 همان ای پسر ز شر ز من بیخبر سرو  
 دور از طریق دانش و علم و هنر سرو  
 از جهل روز گزار شود تیره و خراب  
 جهل تمام عمر کشد رنج و آهنگ  
 مانند بشنگنای شقاوت بصر عذاب  
 فرق ره خطا نکند تاره حساب  
 جهل است مخرب همه آسایش بشر  
 مانع ز راحت و خوشی و خواهش بشر  
 آنانکه بر بساط ترقی رسیده اند  
 بر سر نوبی بجا و تمدن بکشیده اند  
 خرد موانع از راه آمل چیده اند  
 او همام را گم و گریبان دریده اند  
 دارند هادئیکه بود عم نام و  
 این است مقتضی عوی مقدم و  
 از تبلی توهمی و عزات گرین مشو  
 بار گیران خضر هر آن و این مشو  
 دزد و گدا و مصدر آشوب و کین مشو  
 هم وقت خوار و مخرب اهل تمدن مشو  
 زوار طریق سعی و عمل کار سارکی  
 باب مراد بر روح آمل باز کن

## بعد الاقاب

مطالعه حصص تاریخی مجلات  
 شریفه کابل مراوادار ساخت  
 تا نظریات عاجزانه را که در حفريات  
 بامیان با موسیو هاکن همراه بودم  
 با معلوما تیکه از راپورت قدیمی پرو  
 فیسر « فوشه » در « اکادمی » فرانسه  
 اخذ کرده ام مرتب کرده و در معرض  
 مطالعه شایقین تاریخ وطن عزیز  
 قرار دهم اینک بهین مقصد سطری  
 چند تحریر و تفدیم گردید تا اگر  
 موافق بسانك مجله دانند نشر فرمایند .

ترجمه و تحریر بقلم احمد علیخان  
 ترجمان لسان فرانسوی

## مدنیت قدیم افغانستان

وطن ملوف ما افغانستان که از حیث وضعیت جغرافیائی طبیعی منظره گره دار  
 کوهستانی دارد در انحصار قدیمه جده عبور و مرور مهمی بوده است ، لیکن  
 وقتی این نظریه به اثبات میرسد که خط حقیقی این معبر بصورت درست تعیین شود  
 تاریخ شاهد است که قبل از ظهور اسلام روابط مهم تجارتي بین هند و پاکستان  
 قدیم قائم و مال التجاره زیاد بین دو نقطه فوق تبادل میشد . لیکن معبریکه  
 در آن عصر مال التجاره از آن میگذشت غیر از معبر امروزی بوده است .  
 آن راه قدیم نسبتاً راه کوتاه و سهل العبوری بود که از دره های هندوکش  
 گذشته پشاور را به بلخ یعنی جامگه ( اندوس ) سند را به جلگه ( اوکوس )



آمو دریا متصل میکرد، خوشبختانه در اثر مسافرت زوار چینی هولستان Hiuan - tsang ( که در سنه ۶۳۰ میلادی بمقصد زیارت مراکز بودائی آسیای مرکزی و هند از چین عازم شده بود از جنب شمال از راه بلخ داخل افغانستان شده کوتل دندان شکن، ضربات، بامیان، کوهدا من، تگاو، نجرو، لغهن، هده، جلال آباد را معاینه کرده رهسپار هند گردید ) سراسر این معبر تاریخی کشف و شکی در وجود آن باقی نمانده است - بلی این معبر اصلی قله ها - چاده رفت و آمد صنعتگران و زوار و سوقیات دست جات متها چین بزرگ بوده است .

مسیوقیم که حکومت افغانستان در ماه اکتوبر ۱۹۲۲ معاهده با حکومت

فرانسه نموده و امتیاز ۳۰ ساله حفریات را در تمام خاک افغانی با آنها داده است .

از نقاطیکه تا امروز فرانسویان در آن گردش و حفریات نموده نظریات خود را کتباً و عملاً گذاشته اند معروض میشود که ایشان ابتدا بصورت معینه مقدمتی خط سیرهن زوار چینی Hiuan - tsang را تقسیم کرده اند و اینها در تجسس خود فوق آمده کامیاب شده اند . باستانی خزنی در جنوب و هیبک در شمال نقضیکه در آن هیبت هی ایشان کشفیات نموده اند عبارت اند از :

( نگار آرا یهده ) - ( لامبا کا یلقهن - تگاو - نجرو ) - ( کاپا

یا کوهدا من ) ( بامیان ) - ( بکتره بلخ ) .

اس میخواستیم جدا جدا موضع فوق را تحت مباحثه گرفته تا حدیکه معلومان

داره نتایج کشفیات تعیین شده را شرح دهیم .

( ۱ ) ( نگار آرا ) ( Nagarahara ) نقطه که از همه همتر و

فوق آمده اند زنده و همه خرابه های بودائی در منطقه ( نگار آرا )

همه است - و قتیکه « هونستن » چینیائی اینجا وارد شده بود تمام معابد بودائی آباد و دین بودا به منتهای جلال در اینجا منتشر بود . يك قرن میشود مسن Masson انگلیسی و هونیک برگر Honigberger و دیگر شایقین سکوک قدیمه در ( اتویه ها ) ( صغه های بلندی کادر مراکز معابد واقع بود و در آنجا مسکوکات را پنهان میکردند ) به امید کشف سکه کاوش نموده اند و خساره های زیادی رسانیده اند اما خوشبختانه ایشان میدانهای مستطیل شکلی که در مجاور این صغه ها واقع اند نشناخته اند و تقریباً ده معبد ازین معابد مستطیل شکل مصنون مانده بود که مخصوصاً از چهار دیوارپهای آن مجسمه های عدیده مختلفه کشف شد .

در اولین حفریاتیکه موسبو گودار در ۱۹۲۳ در همه بعمل آورده است سرها و اشکال مجسمه های کوچکی یافته اند که تماماً به آثار ماخوذه منطقه تاگزبلا Taxila که آنطرف اندوس یعنی رود سند واقع است شباهت کلی دارد . این اثرها وجود مکتب « گرک » بودیک Greco-boudhique « یونان و بودائی را که درین نواحی رواج و شهرت بلندی یافته بود اثبات میکند . بعد از « موسبو گودار » موسبو برتو در ۱۹۲۵ اصولاً حفریات همه را شروع کرده هزارها مجسمه های کوچک و بزرگ که در میان آن حق سر بازها و حیوانات مختلفه هم است کشف کرده است . این مجسمه ها همه از چونه و گچ ساخته شده و منتهای مهارت و قابلیت صنعتگران مکتب ( گرک و بودیک ) را اثبات میکنند .

۲ - ( نیپا کا [ Lampaka ] مناطق لغمان - تگاو - نجره :

مانندت باید شد که عبر تاریخی هند و بلخ و آسیای علیا از خود کابل

امروزی که درانوقت قصبه کوچکی بود و اهمیت عارضی داشت نگذشته بلکه از کوبها Kubha یا کوفن Kophen و دره های لغمان و تگاو و نجر و گذشته بدون اینکه با مانعات سختی مواجه شود وارد مرکز کاپسا ( کوه دامن ) میشد . این حصه معبر تاریخی را هونستان و اسکندر هرده عبور کرده اند در منطقه لمبا کا که شامل تمام اراضی سمت چپ رود کابل است و یا عبارت اخری عبارت از اراضی لغمان ، تگاو و نجر و است آثار مذهب برهمنی کشف گردیده است .

### ۳ - ( کاپسا Kōpica ) کوه دامن :

بلا آخره چون این معبر قدیمی را تعقیب کرده از جانب جنوب شرقی داخل کاپسا یعنی کوه دامن شویم یکی از مناطق خیلی حاصل خیز و قشنگ افغانستان مقابل نگاه ما منبسط میشود - در اینجا حتماً ( شهر اسکندریه قنقاز ) وجود داشته لیکن چون محوطه این شهر فوق العاده کوچک بود نمیشود محل آن را بصورت قطعی معین کرد لیکن در عوض لحظه بدیع منظر پایه تخت قدیمی ( کاپسی ناگارا Kōpicinagara ) میتوان تعیین نمود .

از طرف دیگر زوار چینی هونستان در وقت عبور خود چندین خرابه ها را که هر يك دارای مفاد تاریخی و افسانه ای است از قبیل دیر ( کانشکا Kānichka ) ( ۱ ) که ایام بهار را آنجا میگذرانید و ( استوپه ) صفا که در اثر کابری جنگی که با یک خان کوهستانی لغمان بنا کرده بود و غیره خطر نشان کرده است .

بلا آخره چون اولین مجسمه های موسیوها کن از ( پی تاوه ) کوه دامن و موسیو برتو از بگرام یافته است از احجار شیستی که مخصوص کوه مکتب ( گرانگ

۱ - کانشکا یکی از پادشاهان سلسله کوشانی افغانستان است .  
ملت میکرد .

و بودیک) بود تراشیده شده است معلوم میشود که صنعت گاندها را Gandhora (ولایت بشاور تا کابل) غرباً تا این منطقه رسیده است. چنانچه سرحد شرقی نفوذ این صنعت را کاوشات (سیررون مارشل Sir John Marshal) ناحیه تا گزیلا آنطرف رود سند موقوف کرده است.

۴ - بامیان :

چون از جلگه کاپیسا جانب غرب چند منزل دور تر رفته شود به دره تنگ بامیان خواهند رسید. اینجا مقابل خرابه های اسلامی اثرات مهم بودائی دیده میشود. هونستن بعد از اینکه از زیارت باج فارغ شد کوتل دندان شکن و اغربا ترا عبور کرده راجع به بامیان ۱۳۰۰ سال قبل چنین نوشته است :

بعد از اینکه کوتل اغربا ترا فرود آمده بین کوه هندوکش و کوه بابا وارد دره بامیان شدم در جدار سنگی دو مجسمه عظیم الجسد یکی با ارتفاع تقریباً ۱۰۰ فوت و دیگر ۱۵۰ فوت که در ناقهای برجسته تراشیده شده بودند مشاهده کردم. بدن مجسمه کوچک سراسر از یک ورق طلا پوشیده شده بود که در اثر نور آفتاب خیلی مشتع و نظر را بنظر میخورد - درین زمان در بامیان ده معبد بودائی وجود داشت و تقریباً دو هزار علمای بودائی مشغول تدریس و ریاضت بودند اولاً موسیوفوشه و بعد در ۱۹۲۴ موسیوها کن وقتا که روانه مزار شریف بودند اینجاها را نوت و حکومت خود (فرانسه) خاطر نشان نموده بودند چنانچه موسیوها کن در مسافرت دوم خود در ۱۴ زون ۱۹۳۰ اصولاً حضرات را در پای بت کوچک شروع کرد - در نتیجه معبد مربع شکلی با سرهای مجسمه که برای تزئینات بکار رفته بودند کشف گردید. این مجسمه ها از حیث شکل شبیه مجسمه های مکسوفه هده است لیکن از حیث مواد ساختمان به آن فرق

کلی دارد مجسمه‌های مکشوفه معبد بامیان محض از گل ساخته شده و با وجود این هم مدت يك و نیم هزار سال در تحت فشار خاک و اجبار دوام کرده‌است . علاوه‌تاً ازین معبد نوشته‌جات زیادسانسکریت که بروی پوست درخت نوشته شده بود کشف شد چنانچه در اثر خواهش موسیوها کن و زارت معارف افغانستان آنها را بغرض ترجمه بصورت امانت بفرانسه فرستاد . این پوست بقدری نازک و بحدی خشک شده بود که باندک تمامی از هم میپاشید .

علاوة در دره ککړک که جانب جنوب شرق بامیان واقع است بت کوچکی به ارتفاع ۱۰ متر وجود دارد . در اطراف این مجسمه ، عابد و یک عده سمجهای مهمی و جود داشته چنانچه یکی از آن سمجها تا پار سال محافظه شده بود و موسیوها کن آنرا کشف نموده تصاویر قشنگ رنگه که بقب و دیوارهای معبد را پوشانیده بود جدا کرد و بیکحصه آن در موزیم کابل موجود است . خلاصه بامیان یکی ز بزرگترین مراکز بودائی آسیای مرکزی است و از نتایجیکه بدست آمده میرود که پس از قیمتهای زینج کشف و صفحات تاریک تاریخ این مملکت قدیم مجرداً روشن و نماین گردد .

۵ - ( با کتیا ) باغ :

نشیب‌های جنوبی کوه هندوکش حقیقه ذخایر تاریخی قبل نقییری داراست و ناحل فقط بعضی جزئیات آن موذ کابل و موزه کابل . بررسی را منین کرده است . یکن نشیب‌های شمالی کوه هندوکش همچن که میسر وار بودیم چندان دی نتیجه ثابت نسه چنانچه دره حیات باغ هندوکش موسیوها در ۱۹۲۳ حفاریت نمود و صدق تصور آن در مهمی دست بیامدی تاریخ‌ها و مساجد و مکاب سلامی وجود درنده بهم تمام تاریخ قرن ۱۷ بد . گرچه

( استوپه ها ) هم دیده میشود لیکن از ملاحظاتی که در تحت رستم ( توپ رستم ) بعمل آمده واضح میشود ~~که~~ تزیینات آن جزئی بوده و این اولین تجربه ایست ~~که~~ ظاهراً نظریه ~~مرکزیت~~ صنعت یونان و بودائی را در باخ تقریباً نسخ میکند و نیز راجع به وجود عمارات مهم یونانی و بناهای سلاطین سلسله ا که مند ( ۱ ) Achéménides فارسی یا زور استرین افغانستانی ( ۲ ) Zorastriens که منظر نباید باشیم که مکشوف کردند چرا در اثر آب و هوا و شمال و حرارتی که این منطقه دارد هر قبیل مواد ساختمانی که بوده باشد مساومت کرده نتوانسته اند لیکن این نظریه راجع به باخ باز یک جواب قطعی نیست چرا این نظریه نتیجه امتحان اولینی است که در یک محوطه محدودی بعمل آمده و حفاریات تا امروز فقط در ناحیه که ( ارگ ) مینامند تعمیر شده حال آنکه باخ تنها عبارت از ارگ نیست مناطق مهمی مثل : بالاحصار با محوطه سه کیلو متریش - تپه زرگران - نادر تپه و دیگر مراکز مهم هستند ~~که~~ آثار قیمتدار خود را در سینه تاریخی خود نگاه کرده اند گذشته ازین با کتریای قدیم تنها شامل باخ امرهزی نیست بعلاوه این پایه تخریب قدیمی که چندین مرتبه آباد و خراب شده است میدانهای وسیع سهیل الحفاریات دیگری وجود دارند که طبقه زین قدیمی آن نزدیکتر بسطح است چنانچه موسیوها کن ( خلم قدیمی ) و موسیو برنو در محل التصاق کوکچه و آمو دریا وجود مقبره های زیرزمینی را خاطر نشان کرده اند خلاصه تقریباً تمام نقاط وطن عزیز ما افغانستان اسرار خبی قیمتدار تاریخی و آثار قدیمترین تمدن دیارا در سینه های خود نهفته دارند .

( ۱ ) خانواده سلاطین ایرانی که از ۶۸۸ تا ۳۳۰ قبل از مسیح سلطنت کرده اند ( هخامنشی )

( ۲ ) « زور استر » یا « زور اتوسترا »

( زر نشن باهی )





بک منظره از مناطق کهنستانی پنجشیر



صفحه ( ۲۵ )      سال اول - مجله کابل      شماره ( ۵ )

---

در وطن عزیز تنها مناطق تاریخی بلخ و بامیان ، جلال آباد ، کوهداغ ،  
هده مهم نیستند بلکه بسا نقاط دیگر مانند هرات ( مری ) و قندهار ( ارگوزانی )  
با این اهمیت وجود دارند ، حال آنکه دره های هلمند و حصه سیستان افغانی را  
از بحث کنار گذاشته ایم ورنه این منطقه اخیراً فقط آثار اعصار اسلامی و  
بودائی و دزور استرین ، را دارا است بلکه هیئت عقیده شناس هند وجود  
تحدین سه هزار سال قبل را در آنجا خاطر نشان میکند .



## اعجاز قرآنی

بقلم محمد کریم  
قاضی زاده

تکامل از نوامیس طبیعی موجودات بوده ، بشریت نیز بمثل سایر موجودات  
فطرتاً محکوم این قانون و به پیودن مراحل ترقی در سیر است . چنانچه اعصار  
مختلفه Geology علم طبقات الارض ، تاریخ طبیعی ، و بالآخره تاریخ  
عالم بشریت بهترین مؤید و محلل این نظریه و مدعا است .

در زیر نفوذ و تاثیر این قانون طبیعی ( تکامل ) است ، که بالتدریج ارتقائی  
در قوای عقلی و فکری بشر تولید شده ، در نتیجه منجر باینهمه ترقیات است انگیز  
و مدنیت‌های حیرت افزای امروزه عالم گردید . و هکذا ؛ در ارض همین سابقه  
طبیعی یا ارتقائی قوای عقلی و فکری او است ، که آهسته آهسته یکی بعد دیگری  
غوامض کون و وجود ، اوامر و نواهی اسرار آلود شارع حقیقی و ادیان سماوی ،  
در جلو عقل و ادراک داهی و سرشار او کشف گردیده ، پرده عارضی بطلان و  
اوهام از روی جوهر و حقایق اشیا برداشته شده میرود .

از آنجمله موفقیت شکفت انگیز کنونی بشر ، بحمل عقده فامضه مضرات  
شراب ، یا بنهم و ادراک علل حرمت آنست ، که در پیش گاه بی نیاز حکمت  
بالغه الهی مبرهن و آشکار بوده ، از ۱۳۵۰ قبل ما مسلمین را بنابر مضرات  
مادی و روحی ، صدمه های صحی و عقلی ، اخلاقی و اقتصادی آن ، از گرفتار و  
آلوده شدن بلوث شرب آن بموجب آیه کریمه ( انما الخمر والمیسر والا نصاب  
والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه لعلکم تفلحون . انما یرید الشیطان  
ان یوقع بینکم العداوة والبغضاء فی الخمر والمیسر ویصدکم عن ذکر الله وعن الصلوة  
فهل انتم عنثون . ( سوره مائده شماره هفتم ) منع و نهی نموده است .

اینک بعد از تجارب زیاد و متحمل شدن بسا خسارات طاقت فرسای لایقنای آن ، بزرگترین ملت متمدن دنیا ( امریک ) بمضرات خانمانسوز آن پی برده ، بجای گیری بل بقمع و استیصال آن جدا از جان میکوشد . و برهانیدن جان و مال انبای وطن خویش از جنگال بیروت و ظالمانه آن ، از ابراز هیچگونه مسامی دریغ نمی نماید ، و همچنان روسیه و اکثریه ملل متمدن دنیا نیز در اجرای این مقصد با او یار و هم آواز بوده ، به استیلاص عالم بشریت از شر آفات روح گذار آن مصروف اند ، و سالیانه چقدر مبالغ هنگفت و مصارفی نیست ، که ایشان از رهگذر تبلیغ ( اجذاب ازان ) و اعزاز مبلغین به اطراف و نواحی عالم ایثار آنرا متحمل می شوند و حقدار اند .

زیرا ؛ مضراتی را که عالم بشریت از هنگام شیوع عمل شنیع شرب آن ، تا کنون از پهلوهای متعدد صحتی و عقلی ، اخلاقی و اقتصادی بدان دچار و مبتلا گردیده است ، بازرگترین مصائب و فلاکت های مستولیه فی عالم بشریت ، زیر مطالعه و مقایسه قرار بدهیم . آنگاشته نمیتوانیم مصیبتی را بیکه از بدو استعین آن تا امروز به بشریت رسیده است ، هیچیک از آفات و قویع مهمه طبیعی و غیر طبیعی ( بمسند تلفات سنگین امراض مهالکه مخرقه و کولیرا ، صدمات جعفرسانی و لکانهها ، زلزله ها ، طوفانهای بری ، طغیانهای دهشتناک بحار و رودخانه ها ، یاتشدد مخوف و تباه کن سردی و گرماها ، بالآخره وقوع حریقهای بزرگ ) نیست ، که با خسارات فوق الضافه آن برابری و همسری نموده بتوند .

چه آنوقیع و صدمات آنها از یث جنبه بد و جنبه بیشتر نبوده ، موقه دوام داشته است . بالعکس مضرات این ماده خبیثه و وجود آن پس از ستیبد ، همیشه با عالم بشریت توأم و برسیب استمرار و در مجامع بوده ، متعین به فساد

و معطل نمودن اعضای جدی و فعال جامعه بشری مصروف ، و بختامه دادن حیات باسرافانه آن در پی کار است .

تا اینجا از مضرات پر آشوب آن ببحث مجموعی بحث راندم ، اکنون بدنبخواهد بود که سلسله کلام را قطع نموده ، داخل فقرات مضار آن بشویم و حتی المقدور فرداً فرداً به تشریح ضررهای مهمه‌ایکه از آن متوجه عالم بشریت شده و میشود پردازیم .

صرف نظر از ضررهای اخلاقی و اقتصادی آن ، نخست لازم میدانیم که نبذی از مضرات ( معنی و عقلی ) آن مباحثه شود ، بهتر است ، چرا که ؛ وجود صحت و سلامت عقل اولین شرط بقای انسان در ساحت زندگی و تنازع حیات بوده ، در مقابل پیش آمد های خشن و ناگوار روزگار ( که هرانی باینک قیافه عبوس و وضعیت های درشت ، در مراحل تعب خیز حیات انسانرا استقبال مینماید و او برای ادامه حیات پذیرفتن آن مجبور است ) بزرگترین وسیله کامیابی و مظفریت بشمار میرود .

بیشترین مضرات جسمی الکحل و مشروبات الکحلی Alcohol در معده ، نظام عصبی ، مرکز قوای فکری و دماغی و سایر اعضای ریشه بدن مشاهده رسیده است ، چه ، اولین هدف پیکان زهر آلود آن در جسم از قرار معلوماتیکه علمای فن تشریح پس از تجارب زیادی بدست آورده اند ، معده میباشد .

زیرا ؛ بواسطه استعمال آن یکنوع خراش و سوزشی در معده تولید ، و بالتدریج غشای لعابدار آن ( که هضم و تحلیل غذا بدان مربوط است ) تورم و درشتی اکتساب نموده ، در نتیجه بسوء هضم ، اسهال و پیچ شکم و غیره

امراض امعائی منجر میشود .

و هکذا بوسیله عروق جاذبه بجگر نفوذ نموده ، جگر را خورد و ضعیف ساخته ، بالاخره دامنه آن بورم جگر ، استسقا و یرقن میکشد . و از خواص آنست ~~که~~ بواسطه دوران خون بقلب رسیده ، بی انتظامی در حرکات آن تولید ، و امراض متنوعه قای بمانند اختلاج و ضعف قلب احداث مینماید . و با چنین نیز شده است ، که از شدت جریان خون بعضی از شرائین کوچک دماغی تر کیده ، بمرض سکنه بحیات صاحب آن خاتمه داده است .

یا بریه ( شش ) انتقال نموده آنرا تحریک و در حرارت غیر نرمی و حرکات آن موقه ، حدت و تندی تولید مینماید . و پس از چند ساعت رفع تاثیرات آن ، رخاوت در طبیعت طاری گردیده ، جسم سرد و ~~کمهوات~~ فوق العاده بدن و اعصاب را استیلا مینماید ، که از آن بعد ها سل و ذات الریه احداث شده ، طراوت و رونق چهره بر طرف ، و از عمر طبیعی میکاهد .

و ازینجهت است که در اوایل استعجال ، بدماغ و دوران خون هیجان و سرعتی تولید نموده ، موقتی از آن انسان احساس لذت و مسرت میکند .

و بد بخانه بعد از چندی عکس العمل بخود گرفته ، در نتیجه اختلال در نظام عصبی و دماغ پیدا شده ، مثر با امراض مهمه دماغی مانند هذیان ، فراموشی ، رعشه ، قالیج ، گردیده ، قوای عقلی مختل ، ناصقه دچار لکنت و متدرجاً حواس زایل شده ، بالاخره بجنون و مالدیخولیا یا باتحار و خود ~~کسی~~ ختمه مینماید . چنانچه ( در محالکی که شرب آن رائج و متداول است ) درصد ( ۶۰ ) تا ( ۷۰ ) از مجنونین و اتحار ~~کننده~~ کان ، مبتلایان بالکحل ، یا اشخاصی معتاد بمشروبات الکحلی مینباشند . و گذشته ازینها بر سبیل توارث نیز تمه این امراض

که اران حاصل میشود ، بنسل و اولاد صاحب آن متوجه گردیده ، بعاقبت و خیبی نسل بشری می انجامد .

مضرات اخلاقی آن ؛ از آنجائیکه تکون اخلاق حسنه در بشر ارتباطی بمیزه داشته ، تمکن و رسوخ آن متعلق بقوای دماغی و حواس اوست ، و استعمال مشروبات الکحلی ، یگانه برهم زننده نظام و نسق قوای دماغی و عقلی بشمار میرود . لذا در اثر ضعف و مختل ساختن استعمال آن دماغ را ، بدیهیست ؛ که بواسطه دماغ بمیزه نیز معطل مانده ضعف اخلاقی تواید میشود .

و انسان از دائره اختیار خارج گردیده ، بمانند حیوانات بهیچ ار ارتکاب هیچیک اعمال شذیمه ( که بحکم شرع یا عادت و مراسم اجتماعی ممنوع است و شرم و حیا که در وقت سلامت حواس مانع آن میشود ) باک و روگردانی ندارد . که توضیح و تشریح هر یک آن منفرداً خارج از محاط تهذیب و نراکت است .

مضرات اقتصادی آن : این قانون اقتصاد است ، ~~صک~~ که هیچیک از سرمایه و ثروتها استهلاک کرده نمیشود ، مگر در اثر فائده که بدها از آن مترتب و در زیر نظر گرفته شده است .

انسان مبالغی صرف مینماید از برای خوراک و اطعمه ، و بالمقابل فائده نیکی از آن به او باید میگردد همان ادامه حیات و رفع وسائل هلاکت است . زیرا ؛ ادامه حیات از جمله آن مسائل ایست که رأساً به اکل و خوراک متعلق بوده ، بجز آن چاره متصور نیست .

همانطور - زارع ها ، تاجرها ، شرکتها ، کبانیهای بیمه و غیره و غیره موسسات اقتصادی ، فنی ، مدنی ، عرفانی ، هر انقدر سرمایه و مبالغی را که استهلاک مینمایند ، از برای فائده آتی خویش و عمره لید و خوشگوار یست ،

که بعد از چندین مدت بدان نائل میسوند .

اما استهلاك سرمایه و مبالغه در راه الكحل و شراب نوشی نموده میشود ، یا مصرف میرسد ، ظاهر است ؛ که از رهگذر جسمانی ، بغیر نتایج وخیم آن که در فوق ذکر یافت ، هیچ رنگ فائده دیگری از آن توقع و چشمداشت نشده و نمیشود . و همچنین نقصانات آن از جنبه های دیانت ( اسلام ) و اخلاق نیز بهر فردی آشکار است . که در پاداش آن همه ثروت و مبالغه مستهلک خویش ، جز خسران و پشیمانی برای خود باری دیگری نیاورده ، چه ظلمهای صریحی نیست ، که چه در دنیا و چه در عقبی در حق خویش نکرده است .

چنانچه دیده میشوند ( در ممالکی که شرب شراب متداول و مستعمل است ) اکثریه از مبتلایان آنرا ، که آهسته آهسته تمام سرمایه و هستیهای کزاف خود را در راه آن عمل شایع و حرام صرف نموده ، در آخر به انواع امراض مهلک و خانمانسوز جسمی و اخلاقی مبتلا گردیده ، به آلام گوناگون و بدبختی های حسرت باری رخت زندگانی از نجهان بر بسته اند .

بالبعضاً بعد از اتمام دارائی های گران خویش ، به سفالت و سیه روزیهای رقت انگیزی افتاده ، گمگشته و سرگردان هامون پر آشوب سفاقت اخلاقی ، دزدیها ، یغماها ، نهبها ، قصاص الطریقیها و غیره و غیره گردیده ، و الحاصل بزیر ساطور خونریز جلادان ، دست و پایشان قطع و یا بر سر خارچونه های مهیب دار مقدرات شان فیصله و حیات سنگین سر تا سر عارشان خاتمه یافته است . ( نعوذ بالله ) و از بیجاست ؛ که آنرا در کتب فقهیه مابیه ام الخبائث تعبیر نموده اند .

و باعث اینکه ؛ شرب آن در دین مقدس اسلام ( از ۱۳۵۰ سال قبل برین ) حرام قطعی گردیده ، و به اجتناب و دوری گزیدن از آن ،

کافه مسلمین مامورند ، مضرات و همان سدمات جان خراش آنتست . که ذات واجب الوجود ( جل جلاله ) بعلم قدیم خویش بدان عالم بوده ، در شریعت غمراهی محمدی استعمال آزا نهی نموده است .

بنازم آندیانت پاک و حکیمانه ای را ، که بعد از ( ۱۳۵۰ ) سال حقایق منافع و مضرات اوامر و نواهی آن امروز کشف و ظاهر گردیده ، مخالفین آن بحقیقت و برتری آن اعتراف و بغیر از فرو کردن سر تسلیم در مقابل آستان رفیع و مجید او چاره نمی بینند .

و اینک بر سبیل اطلاع و تأیید قول خویش بیکقطعه فوتوی یکی از مبلغین مشهور امریکا ( مستر سیفوت ) نامی را که کنون در مدراس ( هند ) جهت تبلیغ ضد شراب آمده است . نشر و توزیع مینمایم ، که تا ابشای وطن عزیز ازان عبرت و پند گرفته ، در انجام و اجرای اوامر و نواهی دینی خویش ~~که~~ رویهمرفته تمام آنها از روی نفع و ضرر خالی از حکمت نبوده ، و مابدان مامور و مکلفیم . نبایست که از هیچگونه مساعی کوتاهی و خود داری ورزند .







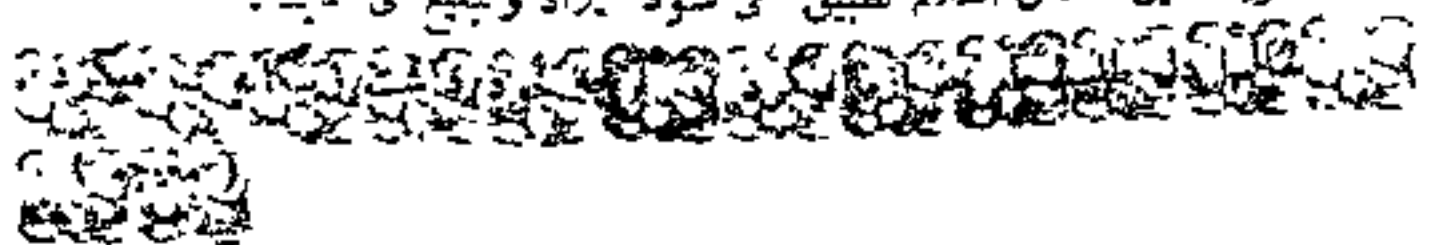
FLOWERS FOR PUSSYFOOT - A WARM WELCOME FOR A DRY PROPHET  
The Pussyfoot Johnnie's club recently invited Mr. Pussyfoot to give a series of lectures to the club and the club members. The club members were very glad to have Mr. Pussyfoot.

### مبلغ معروف صد شراب

مستر پسیفوت ( Mr. Pussyfoot ) یکی از مبلغین معروف صد شراب نوشی در دنیا ، با این تازه گی ها که وارد خاک مدراس شده اند بروز ورود شان يك استقبال و پذیرائی گرموشانه از طرف جمعیت پرهیزگاران و مبلغین صد شراب نوشی بوی مدراس بعمل آمده و گلب بوی تقدیر داشته اند .  
مستر پسیفوت مبلغ معروف امریکائی که حال یک سلسله خطابه ها و بیانات راجع بضررت شراب ولرغم عدم استعمال آن بپند و اندیشه های آنجی براد نوده است .

همچنان بمسلمین اعجاب راجع بضرر شراب که اساساً بیانات و

مقررات دین مقدس اسلام تطبیق می شود ایراد و تنبیح می نماید .





## افغانستان و نگاهی بتاریخ آن

بقلم میرغلام محمد

( ۳ )



باکتریان ( ولایات مزار ، میمنه ، مرغاب ، مرو )

باکتریان یا باختر ولایتی است در جنوب آمو دریا ، که شمالاً به نهر آمون و ریگستانهای خوارزم ، جنوباً بسلسله هندوکش ، شرقاً بولایت تخارستان ، غرباً بولایت آریانا ( مرآت ) محدود و متصل است . اینحدود یکگفتیم و ادبهای طبیعی ولایت خاص باختر یعنی بلخ را تشکیل میکند . ورنه اسم باکتر در مفهوم جغرافیای عمومی و سیاسی ، اطلاق بر ممالکی میشود که بملاوه افغانستان موجوده ، شامل تمام ممالک بخارا ، سمرقند ، خوارزم ، خراسان ، سیستان ، بلوچستان ، و ادبهای شرقی نهرسند ، بوده و پایه تخت اینهمه شهر بلخ بشمار رفته است .

باکتریای طبیعی در سه حصه منقسم است :- ولایت بلخ ، ولایت گوزکان ( ولایت میمنه حالیه در غرب ولایت بلخ ) ولایت مرگیانا ( ولایت بالامرغاب حالیه و مرو در غرب ولایت گوزکان ) و چون ما در قسمت اول مقاله خود ضیق صفحات مجله را علت اختصار محررات خویش اشاره کرده ایم ، لذا مجبوریم درین سلسله ها از تعریف وضعیات طبیعی چون کوهها ، دریاها ، نباتات ، معادن ، راهها ، محصولات و غیرها منصرف بوده ، و تنها بذکر بلاد مشهوره که بتاریخ ما مربوط است اکتفا نماییم پس گوئیم :

از بلاد مشهوره ولایات بلخ و گوزکان و مرگیانا شهرهای ذیل حساب میشدند :-

بلخ قدیم ، خلم قدیم ( در سه میلی شمالی تا شقرغان ، موجوده که حالیا خراب است )  
 سمنگان یا اصطلاح چینی ها سی تین - تسزین ( ایک حالیہ ) شہر انبار ( سرپل  
 موجوده ) فیصار ( حالاً بشکل قریہ موجود است ) شیرین تگای ( حالاً صوت قریہ  
 دارد ) قاریاب ( قریہ دوات آباد کنونی ) شہر یہودیہ ، مصالح اعراب ( ہیمنہ ، موجوده )  
 شہر مرو جاق ( بصورت قریہ باقیباندہ ) طالقان ( در شرق حوضہ مرغاب و حالیا  
 معدوم است ) شہر مرو ، ارگ شبرغان همان قلعة سفید دز است کہ ابوالقاسم  
 فردوسی در شہنامہ از ان نام بردہ ، در بین شبرغان و بلخ شہر قدیم نملیک در مقام  
 قریہ سدہ موجوده واقع بودہ ، کہ پوگرانیڈ پادشاہ فاتح بلخ در حدود او اخر  
 قرن دویم قبل المیلاد ساختہ بود . شہر تاشقرغان موجوده را در قرن ہجده  
 احمد شاہ بزرگ اعمار کردہ است .

اما شہر بلخ از اعظم بلاد روزگار بودہ ، و در وسط جلگہ بفاصلہ چہار  
 فرسخ در نزدیکترین جبال واقع شدہ بود . محل وقوع بلخ در نزدیک مخرج  
 رود باکتروس ( بلخاب ) بسی حاصلخیز و مرکز تجارت باہندوستان بودہ ،  
 و ارتباط آن باہند ( باوجود طرق سہل و قطعات آباد دیگری ) غالباً از جلگہ های  
 خلم قائم بودہ نہ از جلگہ های بلخاب . مسیو بار توند شرحی درین زمینہ مینکارد  
 او میگوید تمام واحہ بلخ بہ باروی طویلی محاط بود ، کہ طول آن بقول یعقوبی  
 جغرافیای نویس قرن نہم دواردہ فرسخ ، ولی در دورہ استیلای عرب وجود  
 نداشت . از اینہ مشہورہ قبل لاسلام در بلخ یکی عمارت نو بہار Navà Vihare  
 معبد عظیم بودائیہا حساب میرفت ، این عمارت در قرن دہم میلادی خراب  
 اوقتاہ ، و بقول ابن الفقیہ نو بہار مرکب از گنبد بزرگی بود ، کہ طول  
 شعاع آن صد عرش و دارای سہ صد و شصت حجرہ برای خدمہ معبد بود .

سوآن تسان زوار **Hiuantsang** معروف چینی در قرن هفتم عمارت نو بهار را در یاد داشتهای خود توصیف مینماید .

شهر بلخ در مقامت ششصدی که بمقابل اعراب بروز داد ، بکلی خراب و از عرصه وجود خارج گردید . اعراب شهر جدیدی بنا بر وقان در دوفرسخی بلخ قدیم بنا کردند . ولی امیراسد مشهور بلخی در سال ۷۲۵ م مجدداً بلخ را ترمیم و اهالی را از بروقن بدانجا انتقال داد ، حرمت و تجدید عمارة شهر بخانواده معروف بلخ آل برمک که بکوفتی متولی مبدنو بهار بودند وا گذارشد . در سال ۱۰۰۶ میلادی بلخ موجب تهاجم و تخریب قراخانیان گردید ، ولی بتوجه سلطان محمود غزنوی بزودی کسب اهمیت و رونق نمود . چنگیز خان در قرن ۱۳ بلخ را خراب کرد و این خرابی ثانیه اول قرن چهارده باقی ماند . امیر حسین سلف تیمور در ۱۳۶۸ م قاعه هنداون ( ارک سابق بلخ ) را ترمیم و اهالی را مجبور بسکونت آنجا نمود ، شهر قدیم بلخ بکلی متروک و در خرابی گذاشت . امیر تیمور معروف بعد از خلع امیر حسین قاعه را در ۱۳۷۰ م تخریب و اهالی را مجدداً بعودت شهر قدیم امر نمود . اما اینکه بعد از تخریبات چنگیز شهر قدیم را و بناشدن شهر جدیدی ، آیا شهر جدید در همان محل شهر قدیم بنا یافته یا دیگرجا ، چیزی معلوم نمیشود . فقط اینقدر معلوم است خرابیها تا آنکه امروز در سطح زمین نمایان است ، منسوب بدوره قرون وسطی میباشد . بعلاوه بار تولد مینویسد دوتبه زرگی که در جنوب شهر معروف به تخت رستم و تبه رستم بوده ، منسوب بدوره بودائی است ، و احتمال دارد دودستگاه عمارة نو بهار که سیوان تسان چینی ذکر کرده در همین جا واقع بوده است ، تبه رستم بنای مدوری بوده که قطر دایره میان آن ۱۵۰ فوت

و ارتفاع او ۵ فوت ، و قبه : بالای بنا از آجر بوده است . در حوالی شهر بلخ تپه های دیگری نیز است که منسوب بدوره بودائی است . در نیمه اول قرن دوازده میلادی روایتی در ذهن عام افتاد که ، شخصی در عالم رویا بکشف مرقد حضرت خلیفه چهارم ( در محلی مزار کتونی ) موفق شده ، سردمان بساختن مقبری جسارت کردند ، و سلطان حسین از اولاد تیمور در ۱۴۸۱ مسیحی بنای جدید حایه را در آنجا تعمیر نمود . از آن بیعد برواق شهر مزار شریف که قبلاً قریه بنام ( خیر ) پیش نبوده ، پیفزود ، این ترقیات شهر جدید که در قرن ۱۹ او را رسماً پایه تخت ولایت قرار داد . و تعمیران اعیان حضرت امیر عبدالرحمن مشهور در شهر مزار متدرجاً شهر بلخ را دو بسقوط کشید ، تا وضعیت امروزه را بکسب نمود . با این مراتب اهمیت بلخ تا اواخر باقی ، و در ایامی که گاهی در تصرف خانهای بخارا ، و گاهی در پدافته از امرای مستقل از بک میرفت ، بهمان صفت شهر مهم قبه الاسلام و ام البلاد بلخ نامیده میشد . در قرن هفده سبحان قلیخان والی بلخ مدرسه جدیدی نیز در آنجا اعمار کرد .

ولایت گوزگان در تجارت چرمهای که بخراسان میرد شهرت فوق العاده داشت . در قرن دهم سلسله متقلی از آل فریغون در گوزگان حکومت مینمودند ، لقب اینها گوزگان - خدات و پایه تخت شان گاهی شبرخان و گاهی میمنه حایه بود . ولایت سرگیانادر تمدن دوره اسلام مراحل بلندی طی میکرد . شهر طالقان به پارچه های پشمی و ظریف خود شهرت کاملی داشت ، ارگ طالقان که موسوم به نصرت کوه بود ، در برابر چنگیز خانیان شش ماه مدافعه نمود . ترقی طالقان در قرن نهم روز افزون بود ، مسیوپار تولد از عقیده پروفیسر

ژوکوسیکی میگوید که شهر اسکندریه مرگیا نا در محل مرو رود یا مرو حاق  
 حالیه واقع بود که اسکندر مکدونی آنرا بنا کرده است .  
 اما شهر مرو قدیم که از مشاهیر بلاد تمدن آسیا بود ، امروز نشانی  
 در صفحه وجود نداشته و خرابه های آنرا در حدود کافرقلعه ، مکشوف نموده اند  
 مرو را ، قول ها در ۱۲۲۴ میلادی تخریب نمودند ، شاهرخ شهر جدیدی در  
 ۱۴۰۹ بنا کرد . بعلاوه شهر دیگری که موسوم به سلطان قلعه بود ، در قرن  
 سیزدهم عمارت مقبره سلطان سنجر در سلطان قلعه از مرتفعترین عمارات مسلمین  
 عالم محسوب میشد . تاریخ شهر مرو قبل الاسلام بسیار روشن نیست ، جز اینکه  
 واحه مرو محاط بدیواری بوده که محیط دایره آن دوازده فرسخ بود . موقعیت  
 اقتصادی مرو از جهتیکه در سر راه آسیای غربی با آسیای شرقی واقع شده  
 بی نهایت مهم بود ، و تا وقتیکه تجارت فارس با هند و النهر از راه هرت آغاز نموده  
 بود ، این اهمیت باقی بود . ولی اهمیت مرو همیشه بسبب قرب جوار ریگستانها  
 و تاخت تازیلات بدوی کوچ نشین در معرض خطر بوده ، حتی در قرن سوم  
 قبل المیلاد ایتوخ سوتر ، در این سرزمین شهرانط که را بنا کرد ، و بدور واحه  
 مرو دیواری بطول چهل میل جغرافیائی گستید ، تا تاخت تاز عشایر مابون  
 ماند ( بارتولد )

والحاصل ولایت باکتریان مملکت زر خیز فلاحی بوده ، و در قسمت هدای  
 گوزکان دارای مراتع سرسبز و خرمی است . شترهای دوکوه نه بیخ و سب  
 های او حتی در هزار سال قبل المیلاد در عالم آسیا شهرتی بسزاد شده ، و بقول  
 بارتولد درستون مخروطی که بسال ۸۴۲ ق . م در زمین سمرقند و سمرقند  
 پادشاه آثور نصب گردیده ، تصاویر این شترهای بیخ موجود ، و در جز

خراجی ذکر کرده اند که پادشاهان ارمنستان قدیم کرده بودند .  
 علی ای حال آریین ها کی بیاختر آمده ، و شهر بلخ را بنا کرده اند ؟ مثل اکثر  
 امهات مسایل تاریخی قدیم ، بطور یقین معلوم نبوده و جزء معلومات ثابته شمرده  
 نمیشود . فقط محققین راجع به تشکیل سلطنتی در باختر سخن رانده اند ، تاریخ  
 این تشکیلات نیز معین نشده ، بعضی از هزار سال قبل المیلاد و برخی از آنها بیشتر اظهار  
 عقیده کرده اند . مسئله ظهور زرتشت در بلخ و اشاعه معتقدات وی در آسیا ،  
 مورد دقت و تفحص مؤرخین گردیده ، و از اطلاعاتی که درین زمینه بدست  
 میدهند ، روپهم رفته معلوم میشود ظهور زرتشت در بلخ در عهدی بوده که  
 اینولایت دارای حکومت آریائی بوده است ، این حکومت قدیمترین سلطنت های  
 است که در آسیای وسطی از نژاد آریا بعرصه ظهور رسیده است .

مجاهد مزدیسنان انگلستان Mazdaznan در شماره ماه ستامبر ۱۹۲۶ شرحی  
 از احوال زرتشت انتشار داد ، او گفت :- زرتشت در ۶۹۰۰ سال قبل المیلاد  
 در افغانستان به منزلی نزدیک Vanguhuidartya و نکهوئی دارپتا تولد  
 یافته ، پدر او پوروشسب و مادرش دغدو از خانواده امرا بودند ، زرتشت درسی  
 سالگی بعد از فراغت تحصیل یگانه پرستی را بدنیای اعلام نمود ، و خودش را  
 در کوه - اشیدر ، ملهم دانست ، پس از آن اوستای معروف را ظاهر ساخت .  
 آگاهان ( سرود های زرتشت ) را در هند بزبان قدیم که سانسکریت شعبه ازان است  
 نیز بسرودند . زرتشت در سن هفتاد در مرکز دعوت خود بلخ کشته شد .  
 آئین زرتشت شامل قوانین و فلسفه های بوده که در اعصار مختلفه توسط دیگران  
 تکرار شده ، او توصیه میکند به اقوال ، افعال ، خبال نیکو .

دوکتور کارل گوستافن پلاتن آلمانی Dr. Karl Gustavn Platen



بعد از مسافرت علمی خود در بلورستان - افغانستان (نورستان حالیه) شرحی در المانیا راجع بافغانستان انتشار داد ، و اران مجله در شماره ۱۰۴ نهم فروری ۱۹۲۶ روزنامه کلینشیه تسایتونک Kölnische Zeitung مطبوعه کلن اظهار کرد : - بمقیده علما مثل نظریه گوینیونیت وطن اصلی نژاد ( هندوژرمن ) را در آسیا بکوههای پامیر و هندو کش با ایستی پیدا کرد . نژاد شمالی آریائی در شمال هندو کوه دولت قدیم باختری را تاسیس نموده و مذهب روشنی پرست زرتشت از بین خود ایجاد کردند . و در ۲۵۰۰ ق . م طبقه فرمانروا تشکیل نمودند . ، با تفاوت فاحشی که در تاریخ ظهور زرتشت ذکر شد ، این مطلب را با ایستی بخاطر داشت که زرتشت های متعددی ظهور کرده ، همه از همان زرتشت نخستین پیروی کرده اند . مجله مزدیسنان انگلستان نیز گفته بود : - میادا زرتشت ۶۹۰۰ ق . م یا زرتشت زمان داریوش و یارمان دانیال یغبر مشتبه شود . ، بهر حال آنچه امروز تاریخ شرح مفصلتری میدهد ، از همان زرتشتی است که در حدود ۷۰۰ سال قبل المیلاد در بلخ ظهور کرده است .

قبل از ظهور زرتشت مذهب آریائی افغانستان ، پرستی اصنام ، قوای طبیعت : - آسمان ، نور ، آتش ، باد و غیره بوده است . علمای امان بت پرستی را در افغانستان دیانت قدیم آریائی حساب کرده اند و قعاً مذهب بت پرستی در طوایف افغان باشندگان کوهساران غورمرکزی و جبال جنوبی حالیه و مشرقی افغانستان تا ظهور اسلام بلکه تا دوره غزنویه موجود ، و حتی در بلورستان تا قرن ۱۹ ثابت و پایه دار بوده است . زرتشت مبنای مذهب خود را به توحید و یگانه پرستی گذاشت ، ولی پسانها بقول مورخین فارس ، مذهب زرتشتی در اثر اختلاط نژاد اصغر و معتقدات آنها ، آمیخته به آتش پرستی گردید .

ظهور زرتشت در بلخ مصادف با ویشتاسب شهنشاه باکتر یا بود. مسیو بار تولد او ذکر میکند، او میگوید: - قدیمترین نکات اوستا Avesta که اصلیت آنها از روی علایم زبان شناسی مدلل میگردد، بهیده مسیو اولدنبرگ H. Oldenberg وسایلی بدست میدهد که میتوان هویت و مذهب زرتشت را تصور نمود. او معتقد است که نه تنها زرتشت بلکه ویشتاسب پادشاه باختر که زرتشت را پنجمین خطاب میکند، از اشخاص تاریخی بودند. در ردیف نام ویشتاسب ارهسوتا اوس ملکه و دو نفر از اعوان پادشاه ذکر میشود. این پادشاه در اطراف خود شکوه و جلالی نداشته، پادشاه ملت زارع و مالدار بود زرتشت پادشاه و مقرر بان او را مثل دوستان خود خطاب میشود. ،،

زبان باختر در عهد زرتشت و ویشتاسب همان زبانی است که اوستا در آن نوشته شده، و در نزد فرنگستان زبان اوستا معروف است. زبان باختری از همان زبان قدیم آریائی مشتق شده، که هنوز ماهیت آن زبان کلی، در انظار جهان مجهول است. زبان فرس قدیم و سانسکریت با زبان زند باختری شرکتی داشته است. راجع به مدنیّت آنوقت باختر، محققین جدید رنفوذ مدنیّه آثور در باختر انکار ندارند. و اسفار جنگی پادشاهان آثور را در افغانستان ثابت نمی پندارند، مسیو بار تولد هم میگوید اسفار پادشاهان آثور از روی کتیبه های منار یادگار آثور در افغانستان ثابت نمیشود، ممکن است روابط تجارقی بین باختر و آثور بوده است. لهذا معلوم شد باختر آنوقت از خود مدنیّت خاصی داشته، و لو آن مدنیّت بقول بار تولد از مدنیّت ملی که در آن عهد در سواحل مدیترانه زنده گی میکردند، پایان تر بوده است.

اشاعه مذهب زرتشی در داخله باختر، دوچار مقاومت های اعتیادی گردیده،

و در نتیجه تحمل مشکلات بالاخره در آنجا و متعاقباً در آریانه شیع یافته است .  
 بالعکس این مذهب در ممالک خارجه میدیا و فارس بسرعت حیرت آوری مورد  
 قبول گردیده ، ولی بچه طرزی و از طرف چه نوع میانیی ؟ معلوم نیست .  
 احمد رفیق در تاریخ عمومی خود میگوید : - دین زرتشت از شرق فارس ز فغانستان  
 پیدا شده ، و از آنجا در فارس و میدیا انتشار یافته ، معلوم نیست تکامل مذهب  
 زرتشتی و سوخ اعتقادات او از طرف کبها بوده است . ، افوام میدیا در شمال  
 فارس تا شیوع مذهب زرتشت ، در تحت فشار و مظالم سلطنت آنور دست و پا  
 میزد ، در اوایل قرن هفتم مستقل ، و متعاقباً بر مملکت فارس مسلط شدند .  
 در نصف قرن ششم قبل المیلاد حکومت میدیا در دست هیخامنشیان محکوم ، منقرض  
 گردید ، بعد از آن دولت اولین فارس عظیم شد و کوروش کلان پادشاه معروف  
 هیخامنشی بر سلطنت باختر خاتمه داد . کامبوزیا بسر کوروش خراسان و باختر را  
 به برادر خود بردیا نام داد ( ۶۹ - ۵۲۱ ق . م ) اردشیر اول ( ۵۲۱ - ۴۲۵ )  
 باطقیان برادر خود در باختر مصادف گردید . داریوش ( ۵۲۱ - ۴۸۵ ) پنجاب  
 و سندرا نیز الحاق کرده بود .

باختر تا ظهور سکندر مقدونی ، در تحت سلطه سیاسی هیخامنشیان فارس  
 امر ار عمر مینمود ، ولی بطوریکه مسیو بار تواد میگوید ازین نفوذ هیخامنشیان ،  
 مدنیت و زبان فارس در باختر رواجی پیدا نکرد ، جز اینکه سلطه فارس عبادت از اخذ  
 خراج و نفوذ نظامی بود و بس . ولایت باختر در عین آنکه در تحت اداره سیاسی  
 هیخامنشیان واقع بوده ، استقلال داخلی خویش را همیشه محافظه مینمود . حتی  
 داریوش سیوم هنگامیکه ز اردوی اسکندر مغلوب و جانب مشرق فراری شد ،  
 بقول صاحب تاریخ عمومی فارس ، بسوس Bessus فریب نرویی باختر ،

شهنشاه هخامنشی را بدست آورده اعدام ، و خودش بنام ارد شیر چهارم اعلان سلطنت نمود .

اما سکندر بعد از فتح فارس در سالهای ٣٤٤ - ٣٣٠ ق م فتح افغانستان پرداخت ، او درین محاربات صوبت زیاد دید ، اردوی او تصور میگردند به محاربات افسانههای قدیم پهلوانان یونان دوچار شده اند ، مسیما البر ماله و ژول ایزاک در تاریخ ملل شرقی و یونان میگوید سکندر در خاک افغانستان ( آرا گواری ) بملاوه حرارت شدید هوا و برف باریهای سنگین از دفاع شدید اهالی افغانستان صدمات سختی متحمل شد ، و عین این صدمات پس از بیست و دو قرن در همان حدود بر سر اردوهای بریتانیا فرود آمد . و الحاصل سکندر وارد باختر گردیده نارود سیحون عسکر کشید و دو سال در آنجا ماند و چندین شهر بساخت که از آن جمله بود اسپجانا یا اسکندریه اقصی که امروز به خیجند معروف است . اسکندر در ٣٣٢ با صد هزار فوج جانب سند بشتافت و بعد از شکست دادن به پوروس نام والی آنجا بعد از دو سال برگشت و براه جنوب جانب فارس عزیمت نمود .

بعد از فوت اسکندر سلسله سلوکید آسیارا حفظ کرده نتوانستند و مدت یکقرن در اثر منازعات جانشینان سکندر قسمتی از جهان گرفتار اضطراب بود . درین گیر و دارها که مملکت سکندر بین جانشینانش منقسم میشد در باختر درات مستقلی از یونانیان تشکیل گردید ، دامنه این سلطنت از آسیای مرکزی تا هندوستان کشیده میشد ، این دولت تا حدود ١٢٧ ق م باقی و پایدار بوده بعدها منقرض گردید . علت انقراض یونانیان باختر هجوم طوائف تخار و جمله پارتها از غرب افغانستان بوده است . پارتها مردمانی بودند بروایتی زرد پوست

که از دشت های شمال آمده در جنوب بحر خزر در ولایت پارتیا (خراسان شمالی حالیه) در قرن سوم قبل المیلاد به تشکیل دولتی پرداختند، مؤسس این دولت بقول بارتولد آرشاک باختری از اهل افغانستان بوده. دولت پارت در مملکت فارس جانشین یونانیان گردید و در نتیجه محارباتی که با دولت یونانیان باختر نمودند وقتی بقسمتی از حصص ولایت آریانا (هرات) قبض شدند حتی حکومتی هم در سواحل رود هلمند قیام نمودند. اما بعض مورخین پارتها را نژاداً یکدسته از اصل آریائی حساب میکنند.

باختر در عهد یونانیان در نهایت اوج ترقی رسید، پروفیسور فوشه با استناد به کتاب سن Masson شرحی درین زمینه در موزه کابل نگاشته است، او مسکوکات دیمیترسن پادشاه باختر را (۱۹۰ ق. م) شاهد این ترقیات قرار میدهد. باختریان تمدن یونانی خود را در شمالک وسیع چین و هندوستان نفوذ دادند، پروفیسر هیرت - F.Hirth چین شناس مسهور در قدیمترین آثار صنایع چین که منسوب به دو قرن قبل المیلاد است اشاره و آثار نفوذ صنایع باختری را مشاهده کرده و مسبب بارتولد در این باب اشارتی میکند. در اینجا ناگفته نگذاریم که یونانیان نیز در تحت مدنیت باختر و نفوذ آن محکوم واقع گردیده اند، و این مطلب از مسکوکات یونانی دیمس و یوگری دی نس پادشاهان یونانی باختر (۲۲۰ ق. م - ۱۶۵ - ۱۳۵ ق. م) آشکارا گردیده و بوضوح پیوسته که خط یونانی تغییر کرده و یونانیان خط آریائی باختری را قبول نموده اند، مسکوکات پادشاه اول الذکر در برتنس موزیم لندن و از موخر مذکور در موزه کابل موجود است.

در عهد یونانیان مذهب باختر تغیر نمود و به تدریج مذهب وثنی زرتاشتی

مذهب بودائی هندوستانی تبدیل یافت . ظهور شهرزاده بنارسی سدر دا نامی که پسان به پدها معروف گردید اگرچه یکقرن بعدتر از ظهور زرتشت افغانستانی بعمل رسیده است ولی در فغانستان مذهب او از قرن - سوم قبل المیلاد معروف شده و در عهد یونانیان جانشین مذهب زرتشتی گردید ، درین تبدلات مذهبیه قطع روابط افغانستان با فارس و استقرار اقتراان اقتصادی و پلٹیک با هندوستان مدخلیت نامی داشت . نفوذ بودائیت در باختر طوری توسعه یافت که نوبهار بلخ مرکز بودائیان و پیشوای سلاطین چین و کابل گردید ، بار تولد میگوید باخی که مرکز دین زرتشت بود در عهد یونانیان دارای یکصد دیر بودائی و سه هزار راهب شد . آثار بودائیهها هنوز در سنگان ( ایبک حایه ) در غارهای کوهها باقی و پایدار است . بایستی فهمید این تغیر مذهب مخصوص ولایت باختر نبوده بلکه در قسمت عمده افغانستان تاثیر نمود چنانیکه اکافوکل پادشاه یونانی ولایت قندهار حایه ص در نزد نویسندگان کلاسیک به اراکوسیا **Harakhushti** معروف بوده در نیمه اول قرن دوم قبل المیلاد تصویر بقعه بودائی را در مسکوکات خود رواج داد در طی این تطورات خط باختری هم قبول تعدد و تغیری نموده و بطوریکه پروفیسر فوشر مینویسد خط هندی در باختر رواج یافت و این مطالب از مسکوکات اتقی ما کس پادشاه یونانی باختر ( ۷۰ - ۱۴۰ ق . م ) ظاهر و هویدا است .

این دولت یونانی باختر که در غرب تاهیر رود و در شرق تاهندوستان کشیده میشد ردر عهد یوفیدم و پسرش دیمتری ( ربع اول قرن دوم قبل المیلاد ) تمام ولایات هندوستان را تادریا در شرق و ولایات کوهستانی را تاهالک سرها یعنی چینی ها و فون ها که از اقوام تبت بودند در شرق شمال ، الحاق کرده بودند ، آخر الامر در اثر اغتشاشات داخله و در نتیجه محارباتی که هلمپا کوس پادشاه

باختر ( ۱۴۵ ق . م ) بادول پارتها نمود ، تجزیه و در چند حکومت های کوچکی منقسم گردید و متعاقباً از هجوم پارتها و قوم تخار بکلی منقرض شد .

از قوم تخار بعد از یک قرن سکونت در باختر طایفه بنام کوشان ترقی و قسمت عمده هندوستان را مسخر نمودند ، دولت کوشانی در تأیید مذهب بودائی بسی کوشید ، صنایع بودائی درین دوره با حجاری یونانی آمیخته گردید و باختر درین دوره دوباره رو به عروج و ترقی رفت و رونق عهد یونانیان را از سر گرفت که ازین دوره تا نوبه و دوره ناکه هیاطله ها سخن بدر از نخواهیم گفت چه در قسمت تخارستان قبلاً بجملی نگاشته ایم . در قرن سوم میلادی کوشانی ها از جنوب هندو کش در جانب باختر رانده شدند و متعاقباً طایفه دیگری از تخارها بنام هیاطله ها در تشکیل یک سلطنت عظیمی جای کوشانسانان را در افغانستان و باختر گرفتند و این دولت تا نصف قرن هشتم میلادی با محاربات صعبی با همسایه غربی برقرار بوده و عاقبت در ۵۶۵ میلادی بدست نوشیرون عادل شهانسه معروف آسیا مستاصل گردید . در ملول این مدت مذهب بودائی که کن بر مملکت باختر سیادت داشت و نفوذ این مذهب تا زمن فتح عرب در بلخ و صغد و قبه در دو طرف جریان عابای آمودریا که در قید بسته گی بلخ بودند کمیت میکرد ، سلطه ساسانیان و انوشیروانی که از طرفداران جدی مذهب زرتشتی بوده و مزدکیان فارس را قتل عام کرده بود ابداً در دیانت باختر تأثیری نه نمود ، باز تولد میگنجد اقتدار ساسانیان اهمیتی دین مملکت بداشت .

اما ظهور اسلام و عسکر کشی عرب اوضاع دینیه و دنییه باختر را دگرگون نمود ، در عهد حضرت خلیفه ثالث رضی الله عنه اردوی صریح در بلخ و خراسان جاریه و هرات بر باختر تسلط شدند ، دیانت بودائی مذهب مردم باختر

مبدل گردید و زبان باختری از میان رفته جای خودش را زبان نوینی گذاشت . در مقاومتی که بلخ بمقابل عرب نشان داد آن شهر مشهور بکلی ویران و از صفحه عیان محو و نهان گردید ، تنها نفوس هندو و یهود که از ساکنان ماقبل الاسلام بلخ بوده و محله های مخصوصی در شهر داشتند تا حدی ازین دستبرد و تطورات معنویه محفوظ مانده و هنوز خانواری چند اربقایی آنها در خرابه های شهر بلخ منزوی و عزت گزینند .

ولایت باختر بعد از قبول اسلام دوره جدیدی را در مدنیت جهان آغاز نمود ، بلخ و مرو که پایه تخت دومی باختر یا شمار میتد مرکز علم و حکمت آسیا گردید ، مرو حیثیت مرکزی قوای عرب و مسلمانین را کسب کرده و از آنجا دیانت اسلام در ماوراءالنهر و تورکستان تبلیغ میشد . بصد هانقر مصنفین بزرگ و علما و حکما ازین شهرها طلوع کردند و صدها مجلد کتب علمی و حکمتی در زبان نو ظهور عرب نوشتند . خانواده مشهور آل برمک که اسباب زینت و ترقیات سلطنت خلفای بغداد بودند از بلخ ظهور نمود ، و خاندان عظیم الشان آل سامان که معروفترین سلطنت های مدنیه اسلامیه را در افغانستان و ماوراءالنهر متجاوز از یکقرن بپا داشتند ار همان بلخ نشئت کرد . زبردستترین رجال سیاسی آسیا ابو مسلم مروزی معروف به خراسانی پروریده آب و خاک مرو بود .

بمدار نفوذ دینی و سیاسی عرب بزودی در بلخ یک پادشاهی کوچک وطنی قائم گردید این سلسله مشهور آل داود و معاصر بخلفای بغداد و طاهریان خراسان و صفاریان سیستان بودند ، اگرچه در اوائی که خلافت بغداد بنام خراسان برای شاهان صفار مفرستاد غالباً بلخ جزو آن بشمار میرفت و امیر یعقوب صفاری در ۲۵۶ هجری نیز هجومی در بلخ نموده و عمارت مشهور نوشار و سایر عماراتپرا که



داود بن العباس بن هاشم بن ماهجور آباد کرده بود تخریب نمود ، با آن حکومت آل داود مدتی محفوظ و مسلم ماند . در قرن سه و چار هجری نفوذ مستقیم دولت سامان در بلخ قائم شده و آنجا را عوائل آنخاندان اداره میکرد ( ۲۷۹ - ۳۸۹ هجری ) در دوره سلاطین غزنوی افغانستان ولایت باختر کسب اهمیت نموده و شهر بلخ یکی از پایه تختهای مهمه افغانستان حساب شد ، سلطان محمود معروف سلسله آل فریغون گوزکان را نیز مستاصل نمود . منتهای عروج و ترقی بلخ و باختر در زمانه بعدالاسلام همین عهد سامانیان و مخصوصاً غزنویان حساب میشود . در دوره فتور غزنویان و عصیان رعایای ترا که سلجوق ( نصف قرن پنجم هجری = نیمه قرن یازده میلادی ) هنگامیکه لپ ارسالان سلجوقی سکوس خود مختاری میتواخت ولایت باختر عموماً بتصرف سلاجقه رفته و صفحات شمال هندوکوه از افغانستان مجزا شد . ولی بزودی سلاطین غور افغان چنگ های قوتمند خویش را دراز کرده و این عضو اصلی را بدولت افغانستان مسترد و الحاق نمودند ( قرن دوازده میلادی ) بعد از اقرض این دولت افغانستان بود که روزگار اد بار و ایام فلاکت بار ولایت باختر و افغانستان بلکه آسیای وسطی آغاز نمود یعنی مقدمات ظهور چنگیزخان در صحنه آسیا چیده شد . علاءالدین محمد معروفترین شاهان خوارزم در اوایل قرن هفتم هجری باختر را ارسالان غور گرفته و ضمیمه ، لک خویش ساخت و متعاقباً در ۶۱۲ هـ بکلی دولت غوریه را در غزنی و غور و بامیان منقرض نموده و ولایت غزنی را بجایگیر رشیدترین فرزندان خویش جلالالدین مشهور اعطا نمود . ولی طولی نکشید که اردوهای وحشی و خونخوار چنگیزخان طومار عظمت خوارزمشاه را بچیده و بر بلاد افغانستان استیلا جستند . چنگیزخان در سال ۶۱۶ هـ ولایت باختر را اشغال و شهر بلخ را و از گونه نمود عساکر او

بلاد مشهوره گوزگان را بجاك سپاه برابر کردند ، شهر بزرگ مرو را در سال ۱۲۲۲ مسیعی از روی روزگار برداشتند مورخین تعداد مقتولین مرو را هفتصد هزار نفر ذکر میکنند ، کتابخانه ها ، مدارس ، جوامع ، علماء ، حکما ، شعرا ی بلخ و مرو و سایر شهرهای باختر که نظیری در آسیای وسطی نداشتند همه خاک شدند و برباد رفتند ، از آن بعد دیگر ولایت باختر نتوانست در صحنه جهان قامت علم نماید .

بعد از مرگ چنگیزخان رود آمون سرحد بین اولاد هلاکوخان ( شاهان فارس ) و چغتای خان ( شاهان ماوراءالنهر ) اعلام شد ، ولی خوانین چغتای این سرحد را بهم زده در قرن سیزده مسیعی در بلخ و ولایات مجاور استحکام یافته بودند از آن بس تا ظهور امیر تیمور کورگان ولایت باختر جزو ممالک ویرانه چغتایان و حشی بشمار رفت .

در قرنهای شانزده و هفده عیسوی تنازعات باهمی امرای ازبک و بخارا و مغولهای کبیرهند و شاهان فارس ولایت باختر را در حالت اضطراب و کشمکش های مختلفه و آشفتگی نگه میداشت . تا اینکه در قرن هجده میلادی موسس بزرگ دولت جدید لتانیس افغانستان احمد شاه بابای مشهور ظهور کرده و تمام ولایت باختر را از تخارستان گرفته تا سرگیانا و مرو بمملکت افغانستان به پیوست . ولی در عین حال ازبک ها در ولایات شرقی و غربی بلخ سکونت اختیار نموده بودند و نمونه امرای کوچک آنها تا قرن نوزده میلادی در شهرهای شبرغان ، سرپل ، میدنه ، اندخوی ، موجود بوده و در همان قرن بکلی محو و معدوم گردیدند .

در قرن ۱۹ فارسی ها هرات را محاصره کردند در نتیجه اگر چه شکست صعبی خوردند ولی مسئولیت هرات با آنها فرصتی بدست خوانین خیوا داد که وادی

مرقاب و پنج . و وادی کشک و قلعه مورد را گرفتند ، دولت روسیه نیز در ۱۸۸۴ مسیحی مرورا اشغال نمود ، متعاقباً دولت افغانان نیز بالا مرغاب و مرو چاق را مسترد نمود ، اما پنجده در دست روسها الی یومنا باقی ماند .

راجع بزبان باختر : چنانیکه در اثر سلطه و آمیزش یونانیان و نفوذ مذهبی هندیان و اختلاط لسان پهلوی ساسانیان اصل زبان باختری ارهم پشاید ، بقایای آن نیز در نتیجه رسوخ عمیق دیانت اسلامیه و لسان عرب ، تروک و معدوم شده ، زبان علمی باختر عربی گردید ، و از دیگر طرف رفته رفته زبان فارسی کوهستانی افغانستانی بنوعیکه در قسمت تخارستان گفتیم جانشین زبان باختری شده و امروز بعلاوه زبان پشتو در ولایت باختر معمول و مروج است .

اما اختلاط نژادی نسبتاً در باختر زیاد تر بعمل رسیده است و بعلاوه عرب قسماً نژاد مغول و از بک در اعالی آریائی وطنی مخلوط و تحلیل گردیده است . آمیزش ثانویه اقوام داخلی افغانستان از صفحات جنوب هند و کوه با صفحات شمالی آن در عهد غزنویان و غوریان و ابدالیان و محمد زائی ها بوقوع آمده است . و الحاصل ولایت باختر در تاریخ وطن افغانستان از حیث قدمت تاریخ سیاسی ، ادبی ، مدنی دارای اهمیت زیادی است . عظمت مقام باختر در دوره های قبل الاسلام و بعد الاسلام نه تنها اسباب افتخار مملکت افغانستان بلکه مایه میاهات مشرق وسطی است . علما و حکما ، فیلسوفها ، صوفی ها ، شعرا و صنعت کارانی که ولایت باختر در دوره اسلام پرورانده است ، غالباً از چنان نواح جهان عالم و فضل بشمار رفته اند که نظیری در آسیا نداشته و مصنفات هر یک بمجلدات مختلفه و متعددی میرسد . متأسفانه شرح و ترجمه حال آنها از عهده مقالات ما خارج و محتاج مجلدی مستقل است . از انجمله اینهارا قاموس ها و تاریخها و تذکرها

قالاً ذکر میکند .

حکیم علی ابن سینای بلخی . حکیم ناصر خسرو بلخی . محمد بن ذکریای بلخی . حکیم ابو معشر منجم بلخی . عمر بن خالد بن عبدالملک منجم مروزی . حضرت ابو حنیفه امام اعظم مروزی (۱) . حضرت ابو عبدالله امام احمد حنبل مروزی . مولوی روم بلخی . ابوالعباس نصاب مروی . سفیان بن سعید الشوری . اسحاق بن راهویه مروی . عبدالله ابن مبارک مروی . عبدالرحمن بن احمد بن عبدالله ابوبکر القفال مروی . ابواسحاق ابراهیم بن احمد بن اسحاق المروزی . محمد بن علی ابوبکر بلخی ، شیخ معروف بلخی ، حضرت شقیق بلخی . نظام الدین عبدالشکور بلخی . حسن بن شجاع بلخی . محمد بن تقیل بلخی . محمود ابن مسعود مورخ اند خوئی . نظام الدین مورخ شبرقانی . محمد ابن شیریه بلخی . ابوعلی بلخی مؤلف شهبانه . ابن انقیب بلخی . ابن قتیبه مروزی . استاد ابو الحسن شهید شاعر بلخی . استاد دقیق بلخی . استاد انوری بلخی . استاد عنصری بلخی . استاد نوجهر شمس کله بلخی . استاد رشید لدین وطواط بلخی . قطران بلخی . رابعه قزدار بلخیه . حکیم کسائی مروزی . ابو منصور عماره بن محمد مروزی . ابو نظر عبدالعزیز بن منصور عسجری مروی . محمود بن علی سمانی مروزی . ابوالدین اشرف الحکیم فتوحی مروزی . شهاب الدین ابو الحسن طلحه مروزی . ابوزید مروزی . ابو مطیع بلخی . ابو لقاسم بلخی . مظفر پنجه‌دهی . احمد شادان بلخی . اسعد مهنه خاوری . سراج الدین بلخی . ابوالمؤید بلخی . ترابی بلخی . عبدالله بلخی . مظفر بلخی . حمیدی بلخی . امینی بلخی . ضیاء الدین بلخی . واسطی بلخی . ابوحامد بلخی . واهشام .

( ۱ ) بقول انه یار ناگرای صاحب تریح حدیقه اذا قالیم امام اعظم اصلاً اسرغنی کاتبی بوده وپس از بروی و کوفی معروف گردیده است .

## یادی از فضایل غزنی

آفتاب علم و فن اسلام در وسط آسیا باوج کمال رسیده بود که خاگ افغانستان  
بعروج غزنی (۱) و آل غزنویه (۲) میه نارش و افتخار شرق گردید - جمله  
فرما تروایان اطراف آنوقت بتربیه علوم و فنون و قدر دانی صاحبان فضل  
و کمال جدیت بسیار بکار میبردند - آل سامن (۳) - آل وشمگیر (۴) -  
آل مامون (۵) - آل صفار (۶) - و آل بویه (۷) شاخه علم و فضل  
را در هر گوشه و کنار سلطنت خود توسعه نمودند .

( ۱ ) غزنین - عمره یاعمر بن تیمان بهرام شاه در وسعت و وسعت خود از همه امصار  
عالم وسیع تر بود - تقوی امین را زلی دوارده در ارس و مساجد داشت و علاقه زمین  
رابطها و خانقاهای بی شمار و دیگر شمارش ناشکوه حیرت عمیره و مسخرین - دیده شده بود -  
سلطان علاءالدین غوری غری را فتح نموده آن سرزمین حیرت را بتوالت حاصل مساحت  
و درین عالم لقب جیبا سوز حاصل نمود - هنوز هم درین سرزمین که سلسله محمود و محمود  
بیادگار فتح و پیروزی خود ساخته بودند - برهن جوی مرتبه - بیان خود را به بیان میخوانند .  
( ۲ ) از سنه ۳۶۶ ه - ۵۹۲ ه شاعران دلی در سرزمین مساحت نمودند .  
ناصرالدین سبکتگین - امیر اسماعیل بن سبکتگین - سید - سید - سید - سید - سید - سید - سید -  
حضرت سلطان محمود بن سبکتگین بر اثر مرگ - سید - سید - سید - سید - سید - سید - سید -  
نصیرالدوله سلطان مسعود بن محمود - شاه - شاه - شاه - شاه - شاه - شاه - شاه -  
مسعود بن محمود ( طغرل شیرجواری ) سلطان بن و - سید - سید - سید - سید - سید - سید -  
سلطان عبید بن رشید بن محمود - شاه - شاه - شاه - شاه - شاه - شاه - شاه -  
سلطان ابراهیم بن مسعود - شاه - شاه - شاه - شاه - شاه - شاه - شاه -  
سلطان شیرزاد بن مسعود - شاه - شاه - شاه - شاه - شاه - شاه - شاه -  
بهرام بن مسعود - سراج الدوله سلطان مسعود بن مسعود - شاه - شاه - شاه - شاه -  
بن خمر و .

چنانچه در مقارن همین عصر امام مسام - امام بخاری - حکیم ابونصر فارابی -  
 ( معلم نانی ) وزیر ابوعلی محمد بن محمد بلخی - حکیم ابو الحیر الخمار -  
 وزیر ابو حسین السهیلی - شیخ الرئیس حکیم بوعلی سینا بلخی امام رازی -

بقیه حاشیه صفحه ( ۵۲ )

( ۳ ) آل سامان که سامانیهای بلخ گفته میشوند ایشان در ترقی زبان فارسی و ترویج علم و ادب کوشیدند چنانچه نصر بن احمد سوم پادشاه سامانی بسیار فیاض و قدر دان بود پدر شعر فارسی استاد ابو الحسن رودکی ملك الشعراى پای تخت بفرمایش نصر بن احمد کلیله دمنه را نظم نمود و بقول حکیم ابوالقاسم فردوسی و دولت شاه سمرقندی چهل هزار درهم صلح گرفت چنانچه عنصری میگوید .

چهل هزار درم رودکی ز مهتر خویش - عطا گرفت ز نظم کلیله در کشور - و نوح بن نصر سامانی - به علوم فلسفه رغبت زیاد داشت - ابونصر فارابی بفرمایش همین پادشاه ترجمه های کتب فلسفه یونانرا تصدیح نمود و جمیع مسائل فلسفه را یکجا در کتاب خود مدون نموده لقب « معلم نانی » گرفت در عهد منصور بن نوح سامانی - بسیار کتب ترجمه شد و برای ترجمه تفسیر کبیر علامه طبری علیه و فضلاء وقت را از سمرقند و فرغانه و غیره یکجا نموده سهولت معانی و تفسیر قرآن را برای عجم سهل و آسانی ساخت - امیر ابوالانصور بن عبدالرزاق سامانی - مریدان مجوس را از سیستان ، هرات ، طوس و شاپور بهم خواسته خدائی نامه را ترجمه نموده شاهنامه نام نهاد که باز از روی افسانه هایش دقیقاً فردوسی و اسدی داستانهای مشهوری سرآیدند نوح بن منصور سامانی برای نظم نمودن شاهنامه به شاعر دربار خود دقیق بلخی امر نمود و شیخ الرئیس بوعلی سینا بفرمایش همین پادشاه جمله اصطلاحات طب را حل نموده لغات سادیده را به پنج جلد نوشت .

( ۴ ) آل وشمگیر شمس المعالی امیر قابوس بن وشمگیر که معاصر سلطان محمد و دبود شعر خوب میگفت و خط زیبا مینوشت - علامه ابوریحان بیرونی نعت بدر بار همین پادشاه آمده آثار الباقیه را نگاشت - امیر علاءالدوله قابوس بن وشمگیر شیخ الرئیس بوعلی سینا بفرمایش این پادشاه « حکمت علائیه » را بفارسی نوشته جمله علوم فلسفه را در آن درج نمود و باز « کتاب الشفا » را که يك اثرى مثال اوست در عهد همین پادشاه در مدت هژده ماه تمام کرد - فلك المعالی امیر منوچهر بن قابوس وشمگیر - بشاعری شغف داشت - منوچهری شصت گانه بلخی از فیض همین پارگناه ممتاز است . بقیه اش بصفحه ( ۵۳ )

ابو الفضل جوهری - ادیب بدیع الزمان همدانی - ابو الفتح بستی - حکیم ابو ریحان المنجم البرونی - امام ابوسهیل صلوکی - امام ابوالمنصور ثعالبی و امثالها مردان صاحب فضل و کمال پیدا شده بایه قصر علم و فضل را بفلك رسانیدند . به انقراض دوره سامانیان حکومت غزنویه افغانستان وسعت گرفت سلطان محمود یمن الدوله خوارزم ، نیمروز ، جوزجان و سیستان را فتح نموده جمله ارباب علم و فن و فضلائی آنجا را باخود در غزنه آورد و قتیکه آل سلجوق ، آل بویه و آل وشمگیر و غیره هم بحلقه نقیاد و اطاعت او درآمدند بسیاری از ارباب فضل و کمال صیت قدر دانی و ذوق سلطان را شنیده بدربار غزنه جمع شدند - و بدیته الاسلام غزنی به اندک زمان دارالمعلوم جمله عالم گردید .

بقیه حاشیه صفحه ( ۵۲ )

( ۵ ) آل مامون - علی بن مامون - سرپرست شیخ الرئيس حکیم بوعلی سینا بود - ابوالحسن السهیلی وزیر همین پادشاه بود - ابو العباس مامون - در علم پروری و قدر دانی بی همتا بود - ابو ریحان المنجم البرونی - حکیم بوعلی سینا - ابوالحسن السهیلی - و علامه ابوالخیر اخمار را پرورش میکرد - بنامش بسیار کتابهای علمی و حکمتی نوشته شد - امه ابومنصور ثعالبی « کتاب الطوائف والظرائف » را باسهمی شهریار فاضل نوشته است .

( ۶ ) سلاطین آل صفارسیستان و نیمروز - خلف بانو بن احمد الصفار - صیت قدر دانی اعلی علم و کمال را دربار گاهش بهم آورده چنانچه علامه ابوالفتح بستی مداح و ادیب بدیع الزمان ندیم خاص او بود - علمای از عرب و عجم یکجا نمود تا یک تفسیر قرآن حکیم را نوشتند که درو جمله مسائل مهمه علم حدیث و فقه و علم الکلام و نکات صرف و نحو و غیره را حل نموده بودند بقول ثعالبی ( که این کتاب را در کتابخانه نیشاپور دیدم بود ) یک کاتب بتمام عمر خود اینرا نقل نموده نمیتوانست - و ابو شرف ناصح نسبت این تفسیر در ( ترجمه یحیی ) نوشته که این تفسیر تا سنه ۴۵۰ هـ یک صد جلد ضخیم در نیشاپور بود - و در کتابخانه آن خجند - در اصفهان محفوظ ماند »

( ۷ ) آل بویه - شیخ الرئيس حکیم بوعلی سینا بعد وفات امیر ذیوش بن وشمگیر بنیه عمر خود را در زیر سایه آل بویه گذرانید .

## مرقع فضل و کمال غزنوی

بعهد سلطان محمود یمن الدوله

سیف الملة یمن الدوله سلطان محمود بن سبکتگین ولی امیر المومنین ، که در دامن

علم و کهنواره فضل تعلیم یافته و از علما و فضلائ عصر کمالات علمی حاصل نموده از ائمه فقها بشمار میرود (۱) سلطان بعد از فتح هند در مدینه الاسلام غزنوی یک مسجد رخام خالص ( که اورا عروس الفک می گفتند ) و یک مدرسه بسیار باشان و شکوه تعمیر نموده موجب تشویق امر او اعیان گردید - تا ایشان از بناهای عظیم الشان مدارس و کتاب عالی غزنوی را دارالعلم بساختند - سلطان دربارش را از فضلا و علمای دهر و شعرانی عصر پر ساخته قدر علم و ذوق سخنودی را بحد کمال رسانید (۲) و علمای عصر و فضلائ روزگار را بعهد های جلیله وزارت ، سفارت ، قضاوت و کتابت و غیره سر باند ساخت (۳) .

سلطان در علم حدیث و فقه کتابی چند تصنیف نموده که از جمله کتاب

( ۱ ) قول علامه ابی الوفا -

( ۲ ) چنانچه حمدالله مستوفی در تاریخ گزیده صفحه ۳۹۵ مینویسد « کتاب یمنی مقامات ابو نصر مشکان و مجاهدات ابو الفضل شیبانی شاهد حال او ست - علما و شعرا را دوست داشتی و در حق ایشان عطای جزیل فرمودی - هر سال زیادت از چهار صد هزار دینار او را بدین جماعت صرف شدی »

( ۳ ) سلطان محمود یمن الدوله که از فتح خوارزم بازگشت اطباء و فیلسوفان بارگاه آل مامون را نیز با خود آورده رونق دربار غزنوی را با علم و کمال شان زینت داد ایشانرا به الطاف و مکرمتهای زیاد نوازش نمود - چنانچه علامه ابوالفضل بیهقی در حلال ابوالخیر اخبار می نویسد « سلطان محمود با او در نهایت اکرام و عنایت تحلیل اختیار نمود بعد بکه گویند زمین را در مقابل او بوسید »

( ۴ ) این تصنیف سلطان مشتمل است بر شصت هزار ۶۰۰۰۰ مسائل .



التفريد، (۴) است که در فقه حوائف يك اثر مستند بشمار ميرود و نیز سلطان بشعر واصناف سخن مهارتی بسزا داشت . در عربی و فارسی شعر میگفت - چنانچه ازوست

ز نخت را گرفتم از سر لطف - خون من ریختی و عذرت هست  
زانکه هنگام رک زدن شرطت - گوئی سیمین گرفتن اندر دست  
( مجمع الفصحا )

امام ابو محمد (۵) عبدالله بن حسین الناهی - در زمان سلطان محمود و سلطان

مسعود تا عرصه بسیار بعهد جلیله قضاء مامور بود - این عالم بی بدل در علم حدیث تفسیر و فقه دستگاه بسیار عالی داشت - چنانچه در مذهب حنفیه او را امام وقت میگفتند - در سنه ۴۴۷ هـ زمان سلطان جهان الدوله فرخ زاد بن سلطان مسعود در غزنی وفات یافت .

الصدر الاجل عماد الدوله (۶) والدين مويده - ابو العباس فضل بن احمد الاسفرائینی

الکتاب (۷) - در علم و فضل همتانی بداشت و در علم مرتبه و شان منزل هم بی عربی بود - سابقاً کاتب سلاطین سامانیه بوده یاز نزد امیر ناصر الدین سبکتگین بعهد جلیله وزارت سر باند گردید و تا آواز سلطنت سلطان محمود یمن الدوله نیز برتبه خود برقرار ماند - حکیم ابو القاسم فردوسی که شاهنامه را نوشته از طوس

(۵) جواهر المصیبه جلد ۱ صفحه ۱۲۴ سلطان محمود شنید که راه بیت الله از باعث خوف فراموش مسدود گردیده يك قافله حجاج مرتب نموده بسر کردگی همین امه ابو محمد بصرف سی هزار درم جانب حجاز فرستاد که این قافله حجاز با قافله سالار زحیح بیت الله شریف مستفید گردیده بعد یکسال مامون و مصئون پس آمد - ( این نیز جلد ۱ صفحه ۲۲۹ ) .

(۶) این القاب را صاحب اباب الالباب عماد عوفی مینویسد - باب الالباب جلد ۱ صفحه ۱۴۷ .

(۷) شرح یعنی صفحه ۶۶ و ۱۷۲ .

بدریار فزنی رسید همین وزیر فاضل سبب تشریش به بارگاه سلطانی گردید .  
 در امور جهانیانی لیاقت بسیار داشت - و در عهد وزارت او فرامین و توقیعات  
 از عربی بلسان فارسی تبدیل یافت - تا هشت سال عهده وزارت داشت  
 و بقول عوفی « امرا و وزراء اطراف بنایت و رعایت وی محتاج بودند »  
 يك دختر و يك پسر داشت (۱) اسم پسرش حجاج بود - ابوالعباس در فن شعر  
 نیز طبع موزون و بلندی داشت و مدح سلطان هم کرده - نمونه کلام :-

## قصیده

هست با بحر کف او که گم باش سخاست	ابرتر دامن و کان خشک لب و شیدائی
چرخ با همت اولاف علوزد گفتم	مکن ای پیر <del>حکمه</del> با همت او برنائی
آب با طبعش دعوی لطافت میکرد	عقل گفتش که زهی سرزده سودائی
صیت جودش که پیمودن این سرکز خاک	باد را گفت خبی یاوه رو هر جائی
آتش نیز اثر یافت ز قهر و غضبش	زان شدش پیشه جهان سوزی و جانفرسائی

## رباعی

دانی که ملک بقائی دهرت ندهد - يك شربت آب جز بقرت ندهد  
 مشوقه بیوقاست دنیا هشدار - نادر قدح کلاب زهرت ندهد  
 در سنه ۳۹۷ هـ بدرود جهان گفت -

شمس الدین ابوقاسم خواجه بزرگ احمد بن حسین میمنندی (۲) - سلطان محمود

(۱) وزیر فضل الله رشید نسبت ایشان در جامع التواریخ چنین مینویسد « ابوالعباس  
 - ری داشت حجاج نام که اراکتساب در فضائل نفسانی سرآمد آن دیار بود و اشعار عربی  
 در رعایت بلاغت نظم میفرمود - و دختری نیز داشت که در علم حدیث مهارت بی نهایت  
 پیدا کرد چنانچه بعضی از محدثان از وی حدیث روایت کنند . »

(۲) ابراهیم جلد ۹ صفحه ۳۸۳ و ۲۹۴ عوفی، جلد ۱ صفحه ۶۳ فرشته صفحه ۳۸